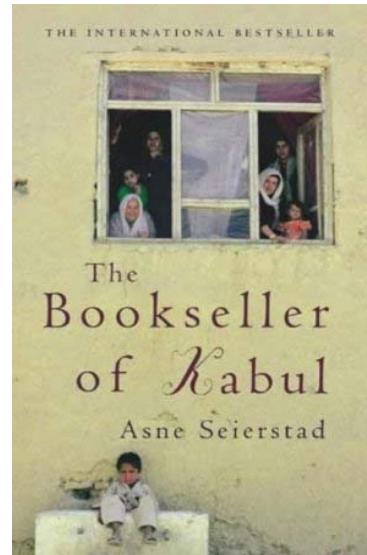


مجلهء فردا
نشریهء
کلوب قلم افغانها در استکهلم



بشیر سخاوز

درباره نویسنده

خانم اسنه سیر استند نویسنده جوانی است که در سال 1970 میلادی تولد یافته. این خانم که تبعه ناروی میباشد، از سلاله زنان نادری است که فقط گاهگاهی، تاریخ می تواند شاهد آن باشد، زیرا که این خانم درست بعد از اتمام تحصیلاتش در تاریخ، فلسفه، زبان روسی و هسپانوی با شجاعت و پشتکار خارق العاده ای به عنوان يك ژورنالیست از صحنه های داغ جنگ، نخست در روسیه بین سالهای 1993-1994 میلادی و به دنبال آن از نا امنی های چین در سال 1997 میلادی، باز از تشنج و خونریزی های کاسوو (یوگوسلاویای قدیم) و سرانجام از عمق هیجان، دلهره، ناامنی، بی ثباتی، فقر، جنگ، تحریم حقوق زن، بی حرمتی به انسان و امثالهم از کابل در سال 2001 راپور تهیه کرده است.

این مأموریت اخیر (کابل) درست در زمانی اتفاق می افتد که حتی قهرمان اصلی کتابش، با آنکه می داند طالبان شکست خورده اند، جرئت آن را ندارد تا به کشور خود افغانستان برگردد، زیرا که افغانستان خیلی نا امن است و کشتن انسان در چنین شرایط سهل تر از به چشمه رفتن و آب یافتن برای نوشیدن می ماند

نگاهی به نشر کتابفروشی کابل

کتاب فروش کابل تلفیقی از راپوری برای دستگاه های نشراتی، سفرنامه و باز یک رمان می باشد. جا نه افتادن این کتاب در یک فرم (ساختار)، به جای آنکه نقطه ضعف آن باشد، توانسته که بر عکس متجلی کاری منفرد به نویسنده و با ابتکار نوین عرضه گردد. کاری که اگر به آن به عنوان سفرنامه بنگریم، می تواند شرح کشوری باشد و مردمی و شیوه زندگی آنها با زیبایی و زشتی هایش، اما اگر به آن کسوت یک راپور را بدهیم، خواهیم دریافت که کتاب شاهد عینی از آنچه در روز و شب در افغانستان بعد از سقوط طالبان می گذرد، گزارش می دهد و در آخر اگر بخواهیم مایه های یک رمان را در آن در بیابیم، لازم است که فقط فصلی از کتاب را بخوانیم و ببینیم که چی گونه، تنها در یک فصل حجمی از تخیل زیبا در قالب زبان شاعرانه و با مهارت قصه گویی گنجانیده شده.

در این مورد خود نویسنده چنین می گوید: ”من این کتاب را با زبان ادبی نگاشته ام، اما در واقع آنچه نوشته ام از واقعیت های عینی زندگی مردم است و یا مخلوطی از روایات و گفته هایی است که از مردم شنیده ام. آوانیکه خواسته ام تفکر و یا احساسم را روی صفحه کاغذ بیاورم، در آخر مخرج آنها تفکر و احساس خود مردم بوده است. آنهایکه نوشته ام را خوانده اند از من می پرسند: که چی گونه توانسته ام در ذهن یک خانواده افغانی داخل شوم و آنچه را که این خانواده می اندیشند دریابم؟ البته در این مورد نمی خواهم ادعا کنم که من قادر بوده ام روان فکری خانواده ای را به طور کلی دریابم، اما با همه اینها کوشیده ام و تلاش کرده ام تا از زبان این خانواده بشنوم که در ذهنشان چی چیزی در موردی می گذرد.“

و باز می گوید: ”من هیچگاه نتوانستم که زبان دری را مهار کنم، اما تعدادی از اعضای خانواده قهرمان داستان (سلطان خان)، به زبان انگلیسی خیلی خوب وارد بودند. چیز غیر معمول؟ بلی. زیرا که من آنچه در مورد این خانواده می نویسم در حقیقت تصویری از خانواده ای است با شیوه رفتار، کردار و طرز پندار که در دیگر خانواده های افغانستان معمول نیست.“

آنچه نویسنده در این کتاب توجه بیشتر داشته تا خواننده را بدان معطوف سازد، ترسیمی است از زندگی مردم افغانستان که با سه تحول سیاسی یعنی ظهور دولت کمونیستی، مجاهدین و باز طالبان سه شکل کاملاً مجزا و مشخص را به خود گرفته. این مفارقت اشکال به خصوص در زندگی زنان افغانستان قابل ملاحظه است، زندگی زنانی که در دوران کمونیسم از آزادی خوبی برخوردار بودند تا اینکه این آزادی در زمان مجاهدین خدشه میابد و در زمان طالبان کاملاً سلب می گردد.

نویسنده معلوم می شود که در تحقیقش به اسناد تاریخی و موثق رجوع کرده و به جهانیان نشان می دهد که زن افغان با آن تصویری که ما از آن در حالت کنونی داریم فرق می کند و چهره تاریخی دیگر داشته که این چهره در ازمنه متفاوت به گونه دیگری در صفحات تاریخ نمایان می شود.

به طور نمونه تصویر ثریا زن شاه افغانستان، امان الله خان، را می یابیم که درست یک صد سال پیش با پیرهنی به سبک و سیاق اروپایی، چنانکه بازوهایش برهنه است در پهلوی شاه خوش قیافه و جوان ایستاده و چنان در محافل اروپایی دیدار به هم می رساند که گویی او خود در اروپا بزرگ شده و رسم اروپایی برایش بیگانه نیست. اما ثریا و زنانی که ثریا را به عنوان الگوشان پذیرفته اند، با آمدن ارتجاع اهمیت اجتماعی شان را از دست می دهند و مجبور به پوشاندن صورت در زیر پرده حجاب می گردند، تا باز در سالهای 50 و 60 میلادی با به قدرت رسیدن داود خان، آزادی برای تأیید و تردید حجاب به زن افغان داده می شود و داود خان در حقیقت اولین مردی است که با خامش بی آنکه این خانم خود را در حجاب چادر پوشیده باشد در محضر عام ظاهر می گردد.

البته این کتاب به طور غیر مستقیم به تاریخچه برقع می پردازد و خواننده با تعجب در میابد که حتی در دین سنت برقع پوشیدن زنان رسمی نوین است و باز توسط مردی به ابتکار درآمده که خود معروف به زن باره گی بوده و شخصیت ناهمگون داشته، چنانکه این مرد امر می دهد که در یک مورد زن هایش برقع بپوشد و صورتش را به

هیچ مرد بیگانه ای نشان ندهند و باز همین مرد با آن اشتباهی عجیبی که برای همبستر شدن با زن ها داشت، برای ترغیب کردن حس شهوانی اش از زن های کثیرالاعدادش می خواهد که تا همه شان برهنه در حوض آب شنا کنند تا این شاه کیف کند. البته این مرد کسی دیگری نیست به جز از پدر امان الله خان، همان حبیب الله خان.

این کتاب با زرنگی تناقض را در شیوه روحانیون متعصب نشان می دهد، یعنی شیوه ای که حبیب الله خان زن باره را که روزی برفق بر زناش پوشانده تأیید میکند و امان الله خان را به سببی که بی ریا و تظاهر زنش را چون جفت مساویش معرفی می کند، تکفیر می نماید.

سیلان واژه های کتاب با تفسیر از وقایع جاری و باز به طوری پیوند دادن این وقایع با گذشته، استادی این نویسنده جوان را نشان می دهد. زیرکی او به خصوص با رخنه کردن در حریم پوشیده زنان افغانستان است و حلاجی کردن و تفسیر نمودن استادانه اش که بطور نمونه می توانیم ژرف نگری و دقیق یابی او را در فصلی که زنی (خواهر سلطان) به عقد نکاح مردی که از زن دیگرش ده فرزند دارد و تقریباً دو برابر عمر عروس، عمرش است، دریافت. در این فصل است که ما در می یابیم که چرا شب عروسی برای يك زن افغان که باید از شب های بسیار خوش و پر خاطره باشد، شبی است غمگانه. شبی که عروس با اعضای خانواده اش می گرید به جای آنکه بخندد و آن به سببی که :

- چی خواهد شد که اگر شوهر آینده مرد خشنی باشد؟
- آیا این مرد زنش را خواهد زد؟
- آیا به زن اجازه دیدار از خانواده اش می دهند؟
- و آیا این آخرین باریست که دختری با خواهران، برادران و مادرش نشسته و بعد از این شب زندگیش کاملاً تغییر می کند، یعنی زنی به بردگی کشانده می شود؟

اما ممکن است با وجود همه این دلهره شاید که این مرد، مرد خوبی باشد، با آن هم معمول همین است که خانواده عروس بدترین را قیاس می کنند به سببی که بدترین شاید که ناممکن ترین هم نباشد.

انتخاب عنوان کتاب یعنی کتاب فروش کابل هم سلیقه خاص این خاتم نویسنده بوده که به ظاهر، خواننده پیش از خواندن کتاب چنین می انگارد که باید موضوع آن روی مدار کتاب فروشی و یا خانواده يك کتاب فروش بچرخد، اما این نویسنده مجرب، کتاب فروشی را فقط خواسته پس منظری از حوادث مهم تاریخی بسازد و خود با قلم توانایش مسائل حاد سی سال اخیر افغانستان را جلوی نظر خواننده بکشاند و از ظلم و رجعت گرایی در زمان مجاهدین و باز طالبان حکایت کند و به خصوص در مورد زن و این که چی گونه اجتماعی ستم اسلامی زن را و ارزش او را در اجتماع نادیده می انگارد، می نویسد.

آنچه در این کتاب به طور شاعرانه تداعی می شود، عطش شهروندان کابل است برای مطالعه و اینکه کتاب فروشی هر چند که در زمان طالبان تحریم شده، همانطور مثل قدیم بازار دارد و کتاب ها به فروش می رسند. این داستان می تواند يك کتابخوان افغان را به گریه بیاندازد، زمانی که نسخ خطی آرشیف ها و کتابخانه های کابل را مجاهدین و طالبان در مقابل پیشیزی به بازارهای پاکستان عرضه می کنند.

حتی سلطان کتابفروش هم سهم خود را از چنین اوضاعی بر می دارد. باری در نزد او کتابی است قلمی که سفارت ازبکستان حاضر شده با پرداخت 25000 دالر آمریکایی آنرا بخرد تا در موزیم تاشکند، جایی در خور مقام این کتاب تهیه گردد.
